



ما می‌گوییم:

۱. منتهی الدرایه بر مرحوم آخوند اشکال کرده است که: مدعای دلیل قیاس نیست، بلکه اولویت است^۱ [به

عبارت دیگر مستدل به قیاس اولویت که نوعی مفهوم موافق است، استناد می‌کند]

۲. منتهی الدرایه خود از اولویت پاسخ می‌دهد:

اولاً: معلوم نیست مسائل اعتقادی از مسائل فقهی سخت‌تر باشد چرا که:

«إذ المعتبر من الدلیل فی الأصول الاعتقادیة لیس هو الدلیل العقلی النظریّ الذی یعتمد علیه الفلاسفة و المتکلمون کبرهان الصدیقین کی یكون عامّة المكلفین قاصرین عن إقامته، بل هو مطلق الدلیل و لو علی نحو الإجمال حتی مع العجز عن بسط مقدماته بالنحو المقرّر فی علم المیزان، و مثله میسور لكل أحد حتی العجائز و الصبیان. و هذا بخلاف الاجتهاد فی الفروع، فإنّه بذل الوسع فی تحصیل الحجة علی الحكم، و هو عند أهله أشق من طول الجهاد»^۲

و ثانیاً: وقتی دلیل بر جواز تقلید در فقه اقامه شده است و در عین حال دلیل بر عدم جواز تقلید در اصول عقاید اقامه شده است، دیگر نمی‌توان از دلیل اولویت استفاده کرد.^۳

۳. مرحوم سید مجاهد در مفاتیح الاصول، مفصلاً در ردّ قیاس و ادله بطلان آن آورده است.^۴

اما مشکل اینجا است که «فرق اساسی» مدنظر مرحوم آخوند، فرق قطعی نیست و صرفاً همان احتمال فارقت است.

۴. ثانیاً اگر اولویت را پذیرفتیم در حقیقت به سبب حجیت مفهوم موافق، دلالت دلیل را کامل یافته‌ایم، در این صورت «وجود دلیل بر جواز تقلید در فقه و وجود دلیل بر حرمت تقلید در عقاید»، با دلیل اولویت معارض می‌شود و باید به سراغ مرجحات باب تعارض رفت.

۵. اما به نظر می‌رسد نمی‌توان اولویت را ثابت کرد، ضمن اینکه باید در جای خود «عدم جواز تقلید در اصول عقاید» را ثابت کنیم.

ادله جواز تقلید

قبل از طرح مسئله اشاره می‌کنیم که مطابق نقل مفاتیح الاصول، جواز تقلید مورد نظر بسیاری از بزرگان بوده است: «هو لمعظم أصحابنا رضوان الله علیهم و منهم السید المرتضی فی الذریعة و الشیخ فی العدة و المحقق فی المعارج و العلامة فی النهایة و التهذیب و المبادئ و القواعد و الإرشاد و التبصرة و

۱. منتهی الدرایه، ج ۸، ص ۵۳۰

۲. همان، ص ۵۳۱

۳. همان

۴. مفاتیح الاصول، ص ۶۰۰



التذكرة و التحرير و فخر الإسلام فى الإيضاح و شرح المبادئ و الشهيد فى الذكرى و الدروس و الألفية و القواعد و الشهيد الثانى فى المقاصد العلية و المحقق الثانى فى الجعفرية و السيد عميد الدين فى منية اللبيب و ولد الشهيد الثانى فى المعالم و جدى قدس سره و السيد الأستاذ قدس سره و والدى العلامة دام ظلّه العالى و غيرهم و اختاره من العامة الآمدى فى الأحكام و الحاجبى و العضى و غيرهم و حكاه عن معظم جماعة ففى العدة ذهب البصريون و الفقهاء بأسرهم إلى أن العامى لا يجب عليه الاستدلال و الاجتهاد و أنه يجوز له أن يقبل قول المفتى و فى النهاية اتفق المحققون على أنه يجوز للعامى تقليد المجتهدين فى فروع الشرع و كذا من ليس مجتهدا و إن كان محصّلا لبعض الأمور المعتبرة فى الاجتهاد بل يجب عليه ذلك و الأخذ بقول المفتى و فى شرح المبادئ لفخر الإسلام على الظاهر قد اختلف فى جواز التقليد فى الفروع فجوّزه الإمامية كافة و أكثر الناس و تبعه معتزلة بغداد و فى منية اللبيب العامى هل يجوز له التقليد فى فروع الشرع أم لا اتفق المحققون على ذلك و كذا من ليس بمجتهد و إن كان محصّلا لبعض العلوم المعتبرة فى الاجتهاد و فى المقاصد العلية هو قول المتأخرين و المحققين من أصحابنا و فى المعالم أكثر العلماء على جواز التقليد لمن لم يبلغ رتبة الاجتهاد سواء كان عامياً أو عالما بطرق من العلوم و فى الإحكام من ليس له أهلية الاجتهاد و إن كان محصّلا لبعض العلوم المعتبرة فى الاجتهاد يلزمه اتباع قول المجتهد و الأخذ بقوله عند المحققين من الأصوليين»^١

اما ادله جواز:

❦ دليل اول: فطرت

مرحوم آخوند مى نويسد:

«أن جواز التقليد و رجوع الجاهل إلى العالم فى الجملة يكون بديهيا جبليا فطريا لا يحتاج إلى دليل و إلا لزم سد باب العلم به على العامى مطلقا غالبا لعجزه عن معرفة ما دل عليه كتابا و سنة و لا يجوز التقليد فيه أيضا و إلا لدار أو تسلسل بل هذه هى العمدة فى أدلته و أغلب ما عده قابل للمناقشة»^٢

توضيح:

١. تقليد يعنى رجوع جاهل به عالم، و اين مطلب «فى الجملة»، بديهى است كه در فطرت هر انسانى ثابت است و محتاج دليل نيست.

١ . مفاتيح الاصول، ص ٥٨٨

٢ . كفاية الاصول، ص ٤٧٢



۲. [فی الجملة: یعنی اینکه باید به عالم رجوع کرد به این معنی نیست که به هر عالمی می‌توان رجوع کرد. بلکه قیودی را هم عقل در این زمینه در می‌یابد مثل اینکه باید عالم عادل باشد]
۳. و اگر این بداهت مورد تردید باشد، باید بگوییم که عامی (غیرمجتهد) اصلاً نتواند تقلید کند. چرا که «جواز تقلید» تقلیدی نیست و عامی هم نمی‌تواند ادله عقلی و نقلی که برای جواز تقلید ارائه شده است را دریابد.
۴. [مطلقاً: چه عامی امّی باشد و چه در رشته فقه و اصول عامی باشد و چه آنکه اگر در سایر ابواب فقه مسلط است در مسئله تقلید ناتوان باشد]
۵. [غالباً: به طور متعارف برای عامی، فهم سایر ادله جواز تقلید ممکن نیست ولی البته ممکن است برخی از افراد بتوانند این ادله را دریابند]
۶. و دلیل اصلی «جواز تقلید» هم همین «جواز رجوع جاهل به عالم» است و اکثر ادله دیگر قابل مناقشه است. ما می‌گوییم:

۱. این دلیل را مرحوم اصفهانی دلیل حجیت تقلید برای عامی برشمرده است^۱ در حالیکه می‌تواند «بداهت و فطری بودن» را هم دلیل برای عامی و هم دلیل برای حجیت تقلید بما هی دانست.^۲
 ۲. اینکه مراد مرحوم آخوند از فطرت چیست، محل بحث است:
- یک) ممکن است بگوییم مراد ایشان از فطرت در این بحث «بنای عقلا» است. شاهد این استظهار آن است که مرحوم آخوند در بحث از تجزّی اجتهاد، ادله جواز تقلید را بنای عقلا یا سیره متشرعه برمی‌شمارد.^۳
- دو) ممکن است مراد ایشان از فطرت حکم ضروری عقل باشد، چنانکه صراحتهً به این مطلب اشاره دارد.^۴
- و در چند خط بعد تصریح می‌کند که جواز تقلید «من ضروریات العقل و فطریاته» می‌باشد.
- سه) ممکن است چیزی غیر از حکم عقل و بنای عقلا باشد. چنانکه در بحث تقلید چیست، برای «جواز تقلید» علاوه بر حکم عقل به فطرت هم ارجاع می‌دهد.^۵
- چهار) ممکن است مراد از فطرت آخوند، دلیل انسداد باشد. این مطلب را مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی از استاد خود فهم کرده است و صراحتهً می‌نویسد که دلیل فطرت همان دلیل انسداد است.^۶

۱. نهاية الدراية، ج ۳، ص ۳۹۸

۲. ن ک: تفصیل الشریعة، ج ۱، ص ۶۸

۳. کفایة الاصول، ص ۵۳۴

۴. همان، ص ۵۴۰

۵. همان، ص ۵۴۶

۶. منتهی الوصول، ص ۳۸۶



۳. مرحوم عراقی در نهایه الافکار^۱، دلیل جواز تقلید را چنین برمی‌شمارد که لزوم تقلید «امر جبلی فطری ارتکازی» است که در نفوس عامه مردم وجود دارد.

اگر ظاهر این عبارات را اخذ کنیم، ممکن است بگوییم مراد ایشان، همان دلیل فطرت (در مقابل حکم عقل و بنای عقلا) است.

إن قلت: با توجه به اینکه از تعبیر «فی نفوس عامه الناس» استفاده کرده است و در مقالات الاصول^۲ از عبارت «الارتکاز الوجدانی الذی کان مرتکز العامه» بهره می‌برد، ممکن است بتوان گفت مراد ایشان، همان بنای عقلا است.

قلت: ایشان در مقالات الاصول^۳ (پس از چند صفحه) تصریح دارد که مرادش از «حکم عقل ارتکازی مستقل»، سیره عقلا (و متشرعه) نیست.

۴. مرحوم خویی هم در مصباح الاصول^۴ تصریح دارد که آنچه به عنوان «امر فطری و ارتکازی» برای جواز تقلید مطرح می‌شود، غیر از سیره عقلاست.

۵. مرحوم بجنوردی، هم درباره جواز تقلید چنین تعبیر می‌کند که: «یحکم عقله حکماً بتیاً فطریاً»^۵ از این عبارت چنین قابل فهم است که ایشان حکم عقل و فطرت را یکی می‌داند.

۶. مرحوم داماد چنین احتمال داده است که مراد ایشان از «فطری»، ضرورت عقل و فطریات عقل باشد. و احتمال می‌دهد که مراد مرحوم آخوند، سیره عقلا باشد.^۶

۷. مرحوم سید رضا صدر در کتاب الاجتهاد و التقليد^۷ نسبت به اینکه جواز تقلید بدیهی باشد [که اگر فطری باشد، طبعاً بدیهی است]، اشکال می‌کند که اگر جواز تقلید بدیهی بود، نباید مورد اختلاف واقع می‌شد، در حالیکه [چنانکه خواندیم] جواز تقلید دارای مخالفین بسیاری بوده است.

۸. مرحوم اصفهانی درباره اصطلاح «فطری» که در کلام مرحوم آخوند مطرح است اشاره می‌کند که:^۸ (یک) اگر مراد از فطری، آن قضایایی است که در علم منطق فطریات نامیده می‌شود (مثل کل از جزء بزرگ تر است) و آن را «قضایا قیاساتها معها» هم می‌نامند؛ در این صورت آنچه فطری است، این قضیه است: «علم

۱. ج ۴، ص ۲۴۱

۲. ج ۲، ص ۵۰۴

۳. ج ۲، ص ۵۰۶

۴. ج ۳، ص ۴۴۸

۵. منتهی الاصول، ج ۲، ص ۸۱۰

۶. المحاضرات، ج ۳، ص ۳۹۲

۷. ص ۸۳

۸. ن ک: الاجتهاد و التقليد، ص ۱۶؛ نهایه الدراية، ج ۳، ص ۳۹۹



نور است و برای عاقل کمال است» ولی «تقلید از عالم لازم است» و «به وسیله علم عالم رفع جهل می شود» از زمره این قضایا نیست.

(دو) ولی اگر مراد از فطرت جبلّت است، در این صورت فطرت عبارت است از شوق نفس (و میل نفس) به کمال خود و کمال قوای خود، و لزوم تقلید از این دسته نیست.

«و التحقيق: أنّ الفطرى المصطلح عليه فى فنه هى القضية التى كان قياسها معها، مثل كون الأربعة زوجاً لانقسامها بمتساويين، و ما هو فطرى بهذا المعنى هو كون العلم نوراً و كمالاً للعاقلة فى قبال الجهل، لا لزوم التقليد عند الشارع، أو عند العقلاء و لا نفس رفع الجهل، بعلم العالم. و الفطرى - بمعنى الجبلّة و الطبع - [ظاهراً مراد ایشان آن است که فطرت شوق نفس است و آنچه فطرى است کمال ذات است] شوق النفس إلى كمال ذاتها أو كمال قواها، لا لزوم التقليد شرعاً أو عند العقلاء.»^۱

۹. مرحوم اصفهانی سپس می نویسد: «بالوجدان آدمی نسبت به رفع جهل شوق و میل دارد» ولی این میل فطری نیست [بلکه فطرت است]. و همچنین از زمره فطریات (دسته اول) این قضیه است که «با علم عالم، جهل رفع می شود»

« نعم ثبوت الشوق إلى رفع الجهل وجدانى - لا جبلى و لا فطرى - و رفع الجهل بعلم العالم جبلى »^۲

توضیح:

۱- (یعنی اگر می توانید با رجوع به عالم، عالم شوید، مراجعه لازم است ولی تقلید اگر صرفاً عمل مطابق با دستور کسی است، حکم فطری نیست)

۲- به عبارت دیگر: اصل شوق فطرت و جبلّت است، متعلق شوق (کمال و رفع جهل) جبلی است و اینکه این شوق در ما وجود دارد وجدانی است.

۳- پس جبلّت و جبلی به معنای دوم (فطرت و فطری به معنای دوم) از اقسام قضایا نیست بلکه وجدانیات است که از جمله قضایاست.

۱۰. مرحوم اصفهانی سپس نتیجه می گیرد:

« فيصح أن يقال: إنّ التقليد الموجب لارتفاع الجهل جبلى، لا لزومه تعبداً من الشارع أو من العقلاء. و مجرد دعوة الجبلّة و الطبع إلى رفع الجهل لا يجدى لكون التقليد - بمعنى الانقياد للعالم و لو من دون حصول العلم الذى هو كمال العاقلة - جبلياً طبعياً.

۱. نهاية الدراية، ج ۳، ص ۳۹۹

۲. همان



و الکلام فیه دون غیره، فلا لزوم التقلید بهذا المعنی فطری بأحد المعنیین، و لا نفس التقلید المزبور فطری بوجه أصلاً.^۱

توضیح:

۱. [اصل رفع جهل، جبلی است و به عبارتی می‌توان گفت:] از زمره فطریات این گزاره است: «تقلید اگر موجب رفع جهل می‌شود، لازم است»
۲. ولی اینکه «باید به سبب دستور شارع و یا دستور عقلاً تقلید کرد»، نه از فطریات است و نه حکم فطرت است.
۳. پس اینکه فطرت می‌گوید رفع جهل کنید، به معنای تقلید از عالم بدون حصول علم، نیست.
۴. پس وجوب تقلید (اگر به پیدایش علم منتهی نشود) نه فطری است و نه از فطریات است.